



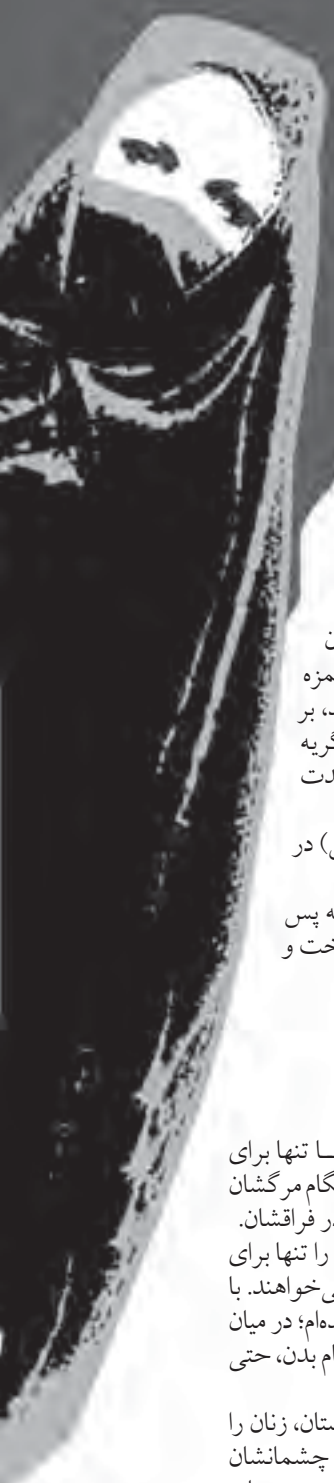
اجتهادین

مریم ماندگار



اشاره  
پیشوایان  
فرقه وهابیت، با جعل  
حدیث و یا برداشت‌های انحرافی  
از احادیث پیامبر گرامی  
اسلام (ص) احکامی را  
جعل و به جامعه وهابیت  
القا کرده‌اند که با احکام  
حقیقی اسلام فرسنگ‌ها  
فاصله دارد. نمونه‌ای از این  
سوء برداشت‌ها، مربوط به احکام  
بیراهون زنان و ممنوعیت‌های  
ایجاد شده برای این قشر از سوی  
شیوخ وهابی است؛ ممنوعیت‌هایی ساختگی  
که زندگی خالی از رضایت و لذت را برای  
زنان رقم زده‌اند؛ اما این سکوت ناپایدار،  
مدتی است درهم شکسته و از گوشه و کنار  
جهان، فریاد اعتراض زنان وهابی به زندگی  
خفقان‌بارشان به گوش می‌رسد. نوشتار زیر  
گویای اعتراض‌های این قشر ستم دیده است.

# این یک زن وهابییم



از پس پرده‌های

سکوت و رخوت سخن می‌گوییم؛ سکوتی به بلندای عمر مادران و جده‌های درگذشته‌ام که در ستم زیستند و در ستم آرمیدند.

من یک زن وهابی‌ام؛ زنی برخاسته از نسلی متعصب و متحجر؛ زنی محروم از هرگونه حق انتخاب و حتی ممنوع از گریستن بر مرگ عزیزان. علمای فرقه‌ام، قائل به حرمت حضور من در قبرستانند. زیارت قبور را بر من حرام کرده‌اند و حدیثی را مهر دهانم که: «لعن رسول‌الله زوارات القبور». از این شعاع حتی تابلویی ساخته و بر

قبرستان قبیع آویخته‌اند و تنها با همین قول، زنان را از زیارت قبور منع کرده‌اند.

شیوخ از جمله «بن‌باز» معتقدند که این لعن نه تنها بر حرام، بلکه بر کبیره بودن گناه دلالت می‌کند! یعنی رفتن من به قبرستان، گناه کبیره است؟!

پس چگونه است که فاطمه دختر رسول‌الله هر جمعه و یا هفته‌ای دوبار به زیارت قبر عمویش حمزه و دیگر شهدای احد می‌رفت بی‌آن‌که نهی از جانب پدر یا همسرش به او برسد؟

مگر نه این که رسول خدا از کنار زنی که نزد قبری می‌گریست عبور کرد و به وی فرمود: تقوا پیشه کن و صبر نما. اگر بنای بر حرمت است، چرا پیامبر، زن را به خارج شدن از قبرستان امر نکرد؟

مگر نه این‌که عایشه نقل کرد که پیامبر زن‌ها را به زیارت قبور امر فرمود، پس از آن‌که پیش‌تر نهی کرده بود؟ پس چه حکمتی است که نهی اول را گرفته و امر دوم را نشنیده رها کرده‌اند؟

من یک زن وهابی‌ام؛ با هزاران سؤال مانده در گلو؛ مرا نه از رفتن بر سر قبور که حتی از گریه بر مردگانم نهی کرده‌اند؛ گریه‌ای که جزء فطریات آدمی است و جدایی انسان از فطریات، ناممکن. که اگر نباشد، قلب را زنگار غم می‌گیرد و عقده‌ها و دلتنگی‌ها در سینه باقی می‌ماند.

چه منعی است از پیامبر بر گریه زنان، جز آن‌که درباره‌ی زنان نوحه‌سرای حرفه‌ای فرمود: اگر توبه نکنند در روز قیامت لباس مخصوص جهنمیان را بر تن خواهند داشت. اما آنان نوحه‌سرایانی حرفه‌ای بودند که از این راه امرار معاش می‌کردند، نه زنانی که از شکسته دلی بر اموات خود می‌گریستند.

اما مفتی‌های فرقه ما، این‌ها را نادیده گرفته‌اند و تنها به روایتی از پیامبر (ص) درباره‌ی گریه عده‌ای بر یک زن یهودی تمسک می‌کنند که فرمود: آن‌ها برای این میت گریه می‌کنند در حالی که او هم در قبر عذاب می‌بیند. حال آن‌که او زن یهودی بود نه مسلمان و نشان می‌دهد که زن به سبب اعمال خود در قبر عذاب می‌شود و بازماندگانش به چنین گنهکاری می‌گریزند؛ نه این‌که او بی‌گناه بوده باشد و به سبب گریه اطرافیانش عذاب شود.

**من یک زن وهابی‌ام؛ با هزاران سؤال مانده در گلو؛ مرا نه از رفتن بر سر قبور که حتی از گریه بر مردگانم نهی کرده‌اند؛ گریه‌ای که جزء فطریات آدمی است و جدایی انسان از فطریات، ناممکن. که اگر نباشد، قلب را زنگار غم می‌گیرد و عقده‌ها و دلتنگی‌ها در سینه باقی می‌ماند.**

مگر نه این‌که شخص پیامبر (ص)، هنگام

ورود به مدینه، به زیارت مزار مادرشان رفتند و به یادش گریستند، به گونه‌ای که حاضران نیز به گریه افتادند.

احمد بن حنبل، نقل کرده است پیامبر (ص) در بازگشت از جنگ احد، وقتی زنان را دید که در فقدان شوهران کشته شده‌ی خویش گریه می‌کردند، فرمود: اما حمزه گریه‌کننده‌ای ندارد. و زنان چون این سخن را شنیدند، بر حمزه نیز گریستند. پس چرا پیامبر (ص)، زنان را از گریه منع نکرد؟ و حتی با گفتن جمله‌ای، گریه ایشان را شدت بخشید؟

مگر علی (ع) در هجر فاطمه (س) و فاطمه (س) در سوگ پدر (ص) نگریستند؟ مگر فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) نبود که پس از دفن پدر کنار قبر ایستاده، خاک آن را بر سر می‌ریخت و می‌گریست و می‌سرود که:

ماذا علی من شم تریبه احمد  
ان لایشم مدی الزمان غوالیا  
صیبت علی مصائب لوأنها  
صیبت علی الایام صرن لیالا

این‌ها مورد قبول پیشوایان فرقه من، اما گویا تنها برای کتاب‌هاست. من محکوم به جدایی کامل از عزیزان هنگام مرگشان و ممنوع از رفتن بر سر مزار و یا حتی گریه دورادور، در فراقشان. من یک زن وهابی‌ام؛ بزرگ شده در فرقه‌ای که زن را تنها برای ارضای مرد، خدمت به او و فرزند آوردن برایش می‌خواهند. با ظلم طاقت‌فرسای مردان وهابی نسبت به زن بزرگ شده‌ام؛ در میان فرقه‌ای که دختر را از ۱۰ سالگی، موظف به پوشیدن تمام بدن، حتی صورت و دست‌ها می‌کنند و او را ملزم به نقاب زدن.

سلفی‌های سعودی در عربستان و طالبان در افغانستان، زنان را مجبور به استفاده از برقع، عبا و روبند می‌کنند تا حتی چشمانشان را هم بپوشانند. حال آن‌که لزوم پوشش صورت در هیچ جای اسلام نیامده و دین هیچ اجباری بر آن ندارد؛ چرا که دین در اندیشه

آسایش بشر است و هرگز زن را به واسطه پوشاندن چشم، در راه رفتن دچار مشقت و سختی نمی‌کند.

تاکید علمای ما بر حجاب چیزی فراتر از حد شرعی است؛ شیوخی مانند ابن باز، شیخ صالح المنجد، عبدالعزیز الشیخ، معتقد به وجوب پوشاندن صورت برای ما زنها هستند.

زن وهابی چنانچه چهره خود را در انظار عمومی نپوشاند، به حبس و تازیانه محکوم می‌شود. زن تحت سلطه طالبان را نیز در صورت نپوشاندن چهره در ملاءعام شلاق می‌زدند.

من یک زن وهابی‌ام؛ در روزگاری که همه جا سخن از بزرگداشت زن و احیای حقوق اوست، علمای فرقه‌ام، مرا فتنه می‌نامند. شیخمان ابن باز می‌گوید: «به طور صحیح از رسول خدا رسیده که فرمود: من برای بعد از خود فتنه‌ای ضرردارتر از زنان برای مردان باقی نگذاشتم.» مرا فتنه می‌دانند و از حضور در اجتماع منع می‌کنند که نه فتنه‌گری کنم و نه دیگران را به فتنه بکشانم. اگر به راستی پیامبر خدا (ص) جنس زن را فتنه معرفی کرده است، چرا اسلام چنین دیدگاهی درباره زن ندارد و مسلمانان او را اکرام می‌کنند؟ زن در میان فرقه وهابی به حدی کم ارزش است که طالبان، معتقد به حق به کنیزی گرفتن مادران و دختران مسلمانند و در طول حضور خود در افغانستان، چه ستم‌ها که بر جنس زن روا نداشتند.

من یک زن وهابی‌ام؛ زنده در دنیایی که متفکرانش داعیه‌دار دفاع از حقوق زن و ایجاد آزادی‌های نامحدود برای او هستند. حال آن‌که من حتی در انتخاب آینده زندگی شخصی خود بی‌تأثیرم و بی‌اختیار در انتخاب همسر آینده خویش.

در مسلک ما، زن تا هنگام ازدواج حق دیدن همسر آینده‌اش را ندارد و چه بسا چشم باز کند و خود را در کنار مردی مسن‌تر از پدر خویش ببیند، اما حتی حق اعتراض به پدر یا سرپرست خود را نخواهد داشت؛ زیرا اسلام خود تعریف کرده علمای مسلک ما، مرد را اختیاردار کامل زن می‌داند و زن را بی‌اختیار در زندگی خود؛ چرا که صلاحیت و درایت لازم را برای انتخاب ندارد. زندگی‌ام اسیر تفکرات مردان است و خود در قفس تصمیم‌گیری‌هایشان محبوس.

من یک زن وهابی‌ام؛ زنی که تا پایان سال ۲۰۰۴ میلادی فاقد شناسنامه بود و حتی پس از برخورداری از حق داشتن شناسنامه، علمای وهابی به شدت با عکس‌دار شدن آن مخالفت کردند؛ زنی دارای شناسنامه بدون عکس؛ زنی که تا سال ۲۰۰۵ میلادی از داشتن حتی یک کارت شناسایی محروم بودم؛ تنها به دلیل ضرورت الصاق عکس به آن! مردان ما با تکیه بر این اصل اسلامی که مردان سرپرست و قیم زنانند، خود را هويت ما زنان می‌دانند.

**در مسلک ما، زن تا هنگام ازدواج حق دیدن همسر آینده‌اش را ندارد و چه بسا چشم باز کند و خود را در کنار مردی مسن‌تر از پدر خویش ببیند، اما حتی حق اعتراض به پدر یا سرپرست خود را نخواهد داشت.**

و ما را بی‌نیاز به داشتن هویتی رسمی! حتی داشتن کارتی برای شناسایی یا شناسنامه‌ای دارای عکس!

هویت من، نه هویتی مستقل که وابسته به مردان است؛ من با شناسنامه و کارت شناسایی شناخته نمی‌شوم؛ شناسنامه من مردی است که باید همواره در کنارم باشد و بدون همراهی او به هیچ وجه حق خروج از خانه را ندارم.

من زنی بی‌هویتم؛ پس جای تعجب نیست که داشتن حساب بانکی مستقل یا خرید و فروش بدون اجازه شوهر بر من حرام باشد. تخلف از این ممنوعیت‌ها مرا مستوجب مجازات می‌کند و حق اعتراضی در برابر آن ندارم.

من یک زن وهابی‌ام؛ علمای فرقه‌ام، رانندگی زن را حرام می‌دانند و آن را مفسده‌انگیز می‌پندارند. در سال ۱۹۹۰ میلادی، ۴۶ زن عربستانی در ریاض راهپیمایی کردند تا اعتراض خود علیه وهابیت و سخت‌گیری‌هایشان را اعلام کنند اما راهپیمایی‌شان توسط آل سعود سرکوب شد و تلاش در جهت احیای حقوق زنان بی‌نتیجه باقی ماند. چه می‌گوییم؟ ما حتی از حق حضور در اجتماعات محرومیم، چه رسد به رانندگی! زنان فرقه ما حتی برای حضور در مساجد به منظور عبادت، با محدودیت چشمگیر روبه‌رو هستند. زنان تحت سلطه افغانستان از به کار بردن وسایل ارتباط جمعی مانند تلویزیون و رادیو و حتی سوار شدن در وسایل عمومی به تنهایی محرومند، حال آن‌که ما آزادی حق رانندگی زنان را از علمای وهابی خواستاریم. زهی خیال باطل...

ما زنان وهابی، حتی حق خروج به تنهایی از منزل را نداریم. علمای فرقه‌مان، سفر زن بدون همراهی مردی از محارمش را حرام و ممنوع می‌دانند؛ خواه سفرهای داخلی و خواه خارجی؛ من بدون مرد هیچم و حتی حق مسافرت و حضور در اماکن عمومی را ندارم.

من یک زن وهابی‌ام؛ در دنیایی که سیاست، حرف اول را می‌زند، من از حقوق اولیه‌ای چون حق رأی و کاندید شدن محروم تا چه رسد، رسیدن به مناصب بالای دولتی که حتی حق فکر کردن به آن را هم ندارم.

علمای وهابی، زن را فاقد صلاحیت لازم برای قضاوت درباره کاندیداهای انتخاباتی می‌دانند و رأی‌دانش را موجب فساد در امت اسلامی! حضور مرا در سیاست مفسده‌انگیز می‌دانند و عامل فتنه‌گری.

از حق شرکت در معاملات تجاری و بازرگانی محروم، در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دنیای اطرافم بی‌تأثیر و از فعالیت اجتماعی و اشتغال به کار محروم و بی‌نصیب.

در تحصیل علم و حضور در آموزشگاه‌ها محدود و در تحصیل کلیه رشته‌های فنی، مهندسی و حقوقی ممنوع.

من یک زن وهابی‌ام؛ خسته از ظلم‌های بر سر رفته و روز و شب در حسرت رسیدن به اسلام حقیقی.

فریادی بی‌صدا و خاموش، مانده در سینه‌ای سوخته از تعصبات بی‌اساس وهابیت.